جلسه 1739

سه شنبه 10/02/98

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم اجمعین.

در پایان بحث تعارض که ما به این نتیجه رسیدیم که خبرین متعارضین اگر یکی مخالف عامه بود و دیگری موافق عامه، خبر مخالف عامه ترجیح دارد و اگر هر دو از این جهت مثل هم بودند تعارض وتساقط می کنند و ما رجوع می کنیم به عام فوقانی اگر وجود داشته باشد و الا به اصل عملی رجوع می کنیم.

که این مطلب ما منافات با روایاتی که امر به توقف می کند ندارد. مثلا در روایت میثمی که سندش به نظر ما ضعیف بود ولو صدوق به آن اعتماد کرد تعبیر این بود که: اگر دو حدیث مختلف بر شما وارد شد، إذا ورد علیکم خبران مختلفان فاعرضوهما علی کتاب الله، و ما لم یکن فی کتاب الله فاعرضوهما علی سنن رسول الله و ما لم تجدوه فی شیء من هذه الوجوه فردوا الینا علمه فنحن اولی بذلک و لاتقولوا فیه بآرائکم و علیکم بالکف والتثبت و الوقوف و انتم طالبون باحثون حتی یأتیکم البیان من عندنا.

این منافات ندارد که ما فعلا رجوع کنیم به اصل عملی. ولی توقف می کنیم از حکم به مضمون خبر الف یا خبر ب.

بعد از این بحث نوبت رسید به تنبیهات. رسیدیم به تنبیه سوم.

### تنبیه سوم:

آیا این مرجحات که ذکر شد اختصاص دارد به خبرین متباینین یا شامل خبرین عامین من وجه هم می شود؟

قول اول: محقق عراقی گفته است که مشهور بلکه معظم علماء قائلند که این اخبار ترجیح در عامین من وجه جاری نیست.

و درست هم همین حرف است. پس قول اول می شود قول مشهور، منع از جریان مرجحات در عامین من وجه مطلقا.

قول دوم: قول به جریان مرجحات است در عامین من وجه مطلقا. که قول آقای خوئی ره است.

قول سوم: تفصیل است بین مرجح صدوری و مرجح غیر صدوری. و این تفصیل مرحوم نائینی است. ایشان فرموده است که مرجح اگر مرجح صدوری است مثل شهرت روائیه و یا ترجیح به صفات راوی، در عامین من وجه جاری نیست، چون تبعیض در صدور که معنا ندارد. مثلا اکرم العلماء با لاتکرم الفساق که تعارض کردند در عالم فاسق، ما بگوئیم این اکرم العلماء که راوی اش اوثق است نسبت به عالم عادل صادر شده است نسبت به عالم فاسق صادر نشده است. اینکه معنا ندارد. کلام واحد است یا صادر شده یا نشده است.

اگر بخواهیم بگوئیم در مورد اجتماع اکرم العلماء چون راوی اش اوثق است او صادر شده است و لاتکرم الفساق چون راوی اش غیر اوثق است (و محقق نائینی فرمود تفکیک غیر معقول است) بگوئیم اصلا صادر نشده، این خلاف مفاد ادله است.

خلاصه فرمایش محقق نائینی این است که ایشان می گویند: اگر راوی اکرم العلماء اوثق بود، این مرجح صدوری است. بخواهیم بگوئیم لاتکرم الفساق در مورد اجتماع که مورد تعارض هست صادر نشده ولی در مورد افتراق صادر شده، که معقول نیست. سند واحد تبعیض بشود از حیث صدور. اگر بگوئیم این لاتکرم الفساق اصلا صادر نشده و طرح کنیم این لاتکرم الفساق را چون راوی اش اوثق نیست حتی در مورد افتراق، خب این خلاف ظاهر ادله ترجیح است. که در ادله ترجیح ظاهرش این است که مورد تعارض را علاج می کند. وجهی ندارد ما لاتکرم الفساق را در مورد افتراق طرح کنیم. مورد افتراق او که مورد تعارض نبود.

سؤال وجواب: ایشان فرقی نگذاشته است. می گویند این اکرم العلماء که راوی اش اوثق است می خواهی ترجیح بدهی بر لاتکرم الفساق، آیا کلا می خواهی بگوئی صادر نشده لاتکرم الفساق حتی در غیر مورد تعارض که فساق غیر عالم است که مورد افتراق او است، که بلاموجب است. چون این اخبار علاجیه به صدد حل تعارض هستند نه بیشتر. اگر می خواهی بگوئی که لاتکرم الفساق به لحاظ مورد اجتماع که مورد تعارض است صادر نشده به لحاظ مورد افتراق صادر شده است، تبعیض در صدور کلام واحد معقول نیست.

مرحوم نائینی فرموده: اما مرجح غیر صدوری، مثل مرجح مضمونی (موافقت با کتاب) یا مرجح جهتی، آن تبعض به لحاظ جهت صدور یا مضمون را می شود در آن ملتزم شد. چون قابل تبعیض است. بگوئیم لاتکرم الفساق در مورد تعارض با اکرم العلماء موافق عامه است، ولذا می گوئیم عمومش نسبت به فاسق عالم مراد جدی نیست، به داعی تقیه بوده است. یا اگر اکرم العلماء مرجح مضمونی داشت نسبت به مورد عالم فاسق، می گوئیم لاتکرم الفاسق در مورد عالم فاسق مراد جدی نیست. اینکه اشکالی ندارد.

مرحوم آقای خوئی فرموده این تفصیل درست نیست. چرا؟ ایشان فرموده است: ما نمی گوئیم کلام واحد صادر شده یا نشده. ما بحثمان در حجیت است. چه اشکالی دارد که بگوئیم این کلام نسبت به مورد اجتماع که مورد تعارض است حجت نیست ولی نسبت به مورد افتراق که مورد تعارض نیست حجت است.

حجیت کلام از احکام مدلول کلام است نه از احکام دال. مدلول کلام متعدد که شد حجیت هم قابل تعدد است ولو دال واحد باشد.

ایشان مثال می زنند می گویند: اگر بینه گفت ما فی ید زید لعمرو. در دست زید هم ده درهم بود. بینه دیگری گفت پنج درهم از این ده درهم مال بکر است. خب آیا آن پنج درهم اول را شما نمی دهید به عمرو؟ خب بینه گفت ما فی ید زید لعمرو، نسبت به پنج درهم اول که معارض ندارد. بینه دوم می گوید پنج درهم از این ده درهم مال بکر است. نسبت به او معارض دارد. با اینکه بینه اول یک کلام بیشتر نگفت، گفت ما فی ید زید لعمرو، ولی تبعیض در حجیت می شود. اینکه اشکال ندارد.

ایشان مثال می زنند می گویند: حجیت کلام مثل غیبت می ماند نه مثل کذب. بعد توضیح می دهند می گویند: اگر کسی بیاید بگوید من ده درهم دارم، ولی ده درهم نداشت. او یک دروغ بیشتر نگفته است. حالا یا اصلا درهم ندارد یا کمتر از ده درهم دارد. فرق نمی کند. اینجور نیست که اگر نه درهم داشته باشد یک دروغ گفته، هشت درهم داشته دو دروغ گفته، اصلا درهم نداشته باشد ده تا دروغ گفته باشد. اینطور که نیست. چون کذب حکم دال است، حکم کاشف است، وصف کاشف است. این کاشف مخالف واقع و دروغ است.

اما غیبت، غیبت وصف معلوم است. و لذا اگر کسی بگوید که اهل قم کذا هستند و عیبی برای مردم قم بگوید، به تعداد مردم قم غیبت کرده است و مرتکب گناه شده است. چون غیبت وصف مدلول و منکشف هست. کشف عیب مستور. خب این به تعداد افراد قم کشف مستور کرده است.

بعد آقای خوئی ره فرموده: نتیجه می گیریم می گوئیم اینکه آقای نائینی ره فرمود که مرجح صدوری در تعارض عامین من وجه قابل تطبیق نیست چون امکان تبعض در صدور نیست. خب مگر تعبض در حجیت به معنای تبعض در صدور است؟ نخیر، تبعض در حجیت به لحاظ این است که این لاتکرم الفساق بعض مدلولش که این است که لاتکرم العلماء الفساق که مورد تعارض است حجت نیست، بخاطر اینکه راوی اکرم العلماء اوثق است. ولی به لحاظ مورد افتراق این لاتکرم الفساق مدلول آخری دارد که حجت است. و این محذوری ندارد که بگوئیم اصل لاتکرم الفساق از امام صادر شده است ولی عمومش صادر نشده است. چون ممکن است امام علیه السلام وقتی فرمود لاتکرم الفساق، یک قرینه متصله ای بود که مانع بود از شمول این لاتکرم الفساق نسبت به علماء. این راوی لاتکرم الفساق آن قرینه متصله را نگفت. ولی اصل لاتکرم الفساق را شاید امام فرموده باشند.

اقول: این فرمایش آقای خوئی آن قسمت اخیرش کاملا درست است. به این معنا که اگر ما بدانیم که امام یا فرموده اند لاتکرم الفساق یا اصلا چیزی نفرموده اند، این یک فرض است. یک فرض این است که نه، امکان دارد امام فرموده اند لاتکرم الفساق من الجهال، این راوی آن قید من الجهال را فراموش کرده ذکر کند. اگر این احتمال را بدهیم منحل می شود إخبار این راوی به دو إخبار، شهادت این راوی منحل می شود به دو شهادت، یکی شهادت ایجابیه و یکی شهادت سلبیه. شهادت ایجابیه این است که امام فرمود لاتکرم الفساق. شهادت سلبیه این است که راوی به سکوتش می فهماند که امام قید زائدی نفرمود. اشکالی ندارد که شهادت ایجابیه حجت بشود شهادت سلبیه حجت نشود. ما هم که احتمال می دهیم که امام فرموده باشد لاتکرم الفساق من الجهال که اصلا شامل مورد اجتماع با اکرم العلماء نشود. خب چه اشکالی دارد که اینجا ما ملتزم به جریان مرجح صدوری بشویم، بگوئیم راوی اکرم العلماء اوثق است و این منشأ می شود بگوئیم او حجت است نه این خبر دوم که راوی به شهادت سلبیه اش یعنی به شهادت سکوتیه اش فهماند که امام قید زائدی ذکر نکرده اند و نفرموده اند لاتکرم الفساق من الجهال.

سؤال وجواب: وقتی این راوی دوم می گوید قال الامام لاتکرم الفساق یک شهادت ایجابیه دارد و یک شهادت سلبیه دارد. دو شهادت است.

بله اگر بدانیم امام یا نفرموده لاتکرم الفساق یا اگر فرموده به صورت عام فرموده، بله اینجا مرجح صوری معنا ندارد.

این فرمایش آقای خوئی فرمایش متینی است.

اما بقیه فرمایشات ایشان را ما نمی فهمیم. چطور؟

ایشان فرموده اند تفکیک به لحاظ مرجح صدوری تفکیک در صدور نیست بلکه تفکیک در حجیت است به اعتبار مدلول. خب آقا مگر شما مدلول کلام امام را در نظر می گیرید؟ مدلول کلام راوی این است که قال الامام لاتکرم الفساق. شما می گوئید مدلول کلام امام که لاتکرم الفساق یک مدلول تضمنی دارد که شامل علماء فساق می شود، و یک مدول تضمنی دیگر دارد شامل جهال فساق می شود. اینکه مدلول کلام امام است. راوی نقل کلام امام که می کند او می گوید امام فرمود لاتکرم الفساق. مدلول نقل راوی انحلال ندارد. اگر نباشد آن بحث شهادت ایجابیه و شهادت سلبیه، یعنی احتمال ندهیم که امام فرموده لاتکرم الفساق من الجهال، خب اینجا مدلول این لاتکرم الفساق انحلال دارد به علماء فساق و جهال فساق. چه ربطی دارد به نقل راوی؟ راوی می گوید هذا الکلام صدر من الامام.

و اینکه مرحوم آقای خوئی فرمود که حجیت کلام مثل غیبت می ماند که وصف مدلول است. نه، اینها ربطی به هم ندارند. و اصلا آن تفصیلی که ایشان در غیبت و کذب فرموده درست نیست.

فرق بین غیبت و کذب این است که در حرمت کذب مکذوب علیه مطرح نیست، ولی در حرمت غیبت مطرح است که مغتاب (بالفتح) ما داریم. من اغتاب مؤمنا، لایغتب بعضکم بعضا. آن بعضا انحلالی است. ولذا اگر شما بگوئید هذان الرجلان فاسقان، صدق می کنند اغتبت هذا و اغتبت ذاک. حالا اگر در کذب هم مکذوب علیه پیدا کردیم مثل مفطریت صوم، الکذب علی الله و رسوله و الائمه یفطر الصوم، آنجا مکذوب علیه داریم. اگر کسی بگوید امام حسن و امام حسین فرمودند، خب کذب علی الحسن و الحسین علیهما السلام. کذِب علی الحسن علیه السلام، کذِب علی الحسین علیه السلام. او هم انحلال دارد. در حرمت کذب مکذوب علیه لحاظ نشده است. الکذب حرام. ممکن است اصلا مکذوب علیه نداشته باشیم. یک کسی بیاید بگوید باران نیامد سیل جاری نشد، مکذوب علیه نداریم ولی کذب حرام است. این نکته اش این است نه این چیزی که ایشان فرموده اند. و به هر حال ربطی به بحث ما ندارد.

ولذا شاهد بر عرض ما این است که اگر به یک نفر بگوئی زید لایصوم. خب لایصوم انحلالی است دیگر. آیا شما به تعداد روزهای ماه رمضان غیبت کرده ای از این آقا؟ امسال سی روز ماه رمضان است، اینکه می گوئید زید لایصوم انحلال دارد، مدلول انحلال دارد دیگر. ولذا می توانستید بگوئید زید لایصوم فی اول رمضان، زید لایصوم فی ثانی رمضان، زید لایصوم فی ثالث رمضان، انحلالی است دیگر. آیا شما یک سال سی غیبت کردی از زید؟ نه یک غیبت کرده ای. چون مغتاب یک نفر است.

سؤال وجواب: شدت غیبت بحث دیگری است. مثل اینکه یک کسی گناه شدیدی مرتکب می شود این عقابش مثل کسی نیست که گناه خفیف مرتکب می شود. شما اگر بگوئی فلانی ریشش را می تراشد، با اینکه بگوئی فلانی زنا می کند. هر دو غیبت هستند اما این کجا وآن کجا. اما کلام در این است که مسلّم شما بگوئید زید لایصوم بدتر از این است که بگوئید زید لم یصم فی اول شهر رمضان. این اشدّ غیبة هست. اما آیا چند تا غیبت کردی؟ نه. چند غیبت نکردی.

سؤال وجواب: اتفاقا ایشان تعدد غیبت را می گوید به لحاظ تعدد مدلول. ما می گوئیم در جائی که مغتاب واحد است هم مدلول تعدد پیدا می کند اما غیبت متعدد نمی شود. شدت حرمت غیبت بحث دیگری است، به لحاظ اینکه عیب بزرگتری را به او انتساب داده اید.

سؤال وجواب: بله زید مدمن الخمر است یک غیبت است، ولی این غیبت سزائش با آن غیبت که بگوید زید فلان گناه کوچک را مرتکب می شود فرق می کند. اما هر دو یک غیبت هستند.

پس عمده فرمایش آقای خوئی که به نظر ما درست است همان جمله بود که بگوئیم شهادت سلبیه داریم وشهادت ایجابیه. ولذا معقول است که مرجح صدوری را هم در عامین من وجه پیاده کنیم در جائی که احتمال صدور آن لاتکرم الفاسق مثلا به نحوی که شامل مورد اجتماع نشود را بدهیم. احتمال بدهیم که امام فرموده لاتکرم الفساق من الجهال، ولکن این راوی قید من الجهال را فراموش کرد. اگر این احتمال را بدهیم چه اشکالی دارد، خذ بقول اصدقهما، خذ بقول اوثقهما شامل آن راوی اکرم العلماء بشود.

سؤال وجواب: ظاهرش تعدد شهاد است منتهی یکی شهادت سلبیه است و یک شهادت ایجابیه.

ولکن امکان انطباق مرجح چه صدوری چه جهتی و چه مضمونی بر عامین من وجه، غیر از استظهار از دلیل مرجحات است. انصافا حق با محقق عراقی است. استظهار اینکه إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان شامل عامین من وجه بشود مشکل است. چرا؟ برای اینکه مفاد این روایاتی که می گوید إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان این است که اگر یکی مرجح داشت خذ به و دع الآخر. ظاهرش این است که آن خبر فاقد مرجح را کنار بگذار. و این انصراف دارد از عام من وجه. عام من وجه را برای چی کنار بگذاریم؟ در مورد افتراق که مشکلی ندارد.

اینکه ما بیائیم بگوئیم نه، دع الآخر فی مورد تعارضه.

این قرینه ندارد و عرف اینجور نمی فهمد.

ولذا عرف اینجور استظهار نمی کند از إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فالقول ما یقول به اصدقهما و دع قول الآخر که شامل عامین من وجه می شود. چون اگر بخواهیم بگوئیم و دع قول الآخر مطلقا حتی نسبت به مورد افتراق، این خلاف مناسبات عرفیه است. اگر گوئیم و دع قول الآخر فی مقدار تعارضه، این قید هم قیدی است که عرف استظهار نمی کند از خطاب. چون ممکن است اصلا ملحوظ در نظر مبارک امام علیه السلام دو خبری بود که متباین بودند که اخذ به یکی مستلزم طرح دیگری است رأسا. و این بیان در مرجح مضمونی و مرجح جهتی هم می آید.

إن قلت: شهادت وقتی منحل بود به شهادت ایجابیه و شهادت سلبیه، کأنه ما دو تا حدیث داریم، یک حدیث ایجابی که قال الامام لاتکرم الفساق، یک حدیث سلبی که و لم یقل الامام القید الزائد و هو الجهال. این هم حدیث است. چون مستشکل می گوید حدیث لازم نیست کلام امام باشد ممکن است سکوت امام باشد. اگر کسی بگوید کسی در محضر امام اینطور گفت فسکت الامام، سکوت تقریری است دیگر، او هم حدیث است دیگر عرفا. این هم می گوید ولم یقل الامام بعد قوله و لاتکرم الفساق جملة «من الجهال». این هم می شود یک حدیث سلبی، یعنی حدیثی که کاشف از سکوت امام است. پس می شود دو تا حدیث. ما مرجحات را تطبیق می کنیم بر این حدیث دوم که ولم یقل الامام هذه الجملة الزائدة.

قلت: جواب این است که یک وقت مدلول کلام راوی این است که فسکت الامام، بله عرف می گوید هذا حدیث. اما یکوقت نه، سکوت راوی مندک است در آن نقل ایجابی اش. ما تحلیل می کنیم، والا هیچ عرفی نمی گوید اینها دو حدیث هستند. وقتی راوی می گوید قال الامام علیه السلام لاتکرم الفساق، ما تحلیل می کنیم این را به یک شهادت ایجابیه و یک شهادت سلبیه. خب این عرفی نیست که ما بگوئیم این شهادت سلبیه مصداق حدیث است و به لحاظ این می گوئیم إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان. این عرفی نیست.

سؤال وجواب: بخاطر یک تعارض در مورد اجتماع که عرفی نیست ما بیائیم دست از آن حدیث برداریم.

سؤال وجواب: اگر مرجح نبود مورد افتراقها را می گرفتید در مورد اجتماع تعارض می کردید، حالا مرجح آمد دیگر باید پدر مورد افتراق آن حدیث فاقد مرجح را در بیاورید؟ این عرفی است؟

اشکالی که به ما می شود این است که: شما در ما خالف کتب الله فدعوه چرا گفتید شامل خبر مخالف با کتاب به نحو عموم من وجه می شود؟

می گوئیم: آنجا نگفت کل حدیث خالف الکتاب. گفت ما خالف الکتاب. ما خالف الکتاب مصداقش عموم این خبری است که می گوید لاتکرم الفساق در حالی که قرآن گفته اکرم العلماء. ما خالف الکتاب خبر نیست حدیث نیست عموم الخبر است. آنجا نبود کل حدیث خالف الکتاب فهو مردود. و الا اگر آنجا هم بود که کل حدیث خالف الکتاب فهو مردود اشکال می کردیم. آنجا کلی گفت ما خالف الکتاب، یک مصداقش حدیث مخالف کتاب است به نحو تباین، یک مصداقش عموم یک حدیث است که این عموم حدیث ما خالف الکتاب. ما خالف الکتاب فدعوه مصداقش آن عموم است که خالف الکتاب، فدعوا ذلک العموم. قبول می کنیم. اما اینجا گفت إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان، فخذوا بما وافق الکتاب و دعوا ما خالف الکتاب. خذوا بما خالف العامة و دعوا ما وافق العامة. خذ بما قال به اوثقهما و دعوا الحدیث الآخر. اینجوری بود.

فقط یک نکته می ماند وآن اینکه یکی بیاید بگوید شما را به وجدانتان ملاک مرجح جهتی و مضمونی مگر چیست؟ ملاکش این است که مضمون خبر موافق کتاب مثلا تقویت می شود، مضمون خبر مخالف عامه تقویت می شود. حالا یا تقویت مضمون بخاطر این است که وافق کتاب است، مرجح مضمونی. یا بخاطر اینکه مخالف عامه است، مرجح جهتی. خب این تقویت مضمون در عامین من وجه هم هست. مضمون این اکرم العلماء که مرجح جهتی یا مضمونی داشته باشد یعنی عامه قائلند که اکرام عالم فاسق حرام است، خب اکرم العلماء نسبت به وجوب اکرام عالم فاسق می شود مخالف عامه، ملاکش تقویت می شود. این ملاک اینجا هم هست.

می گوئیم آقا ما از کجا کشف ملاک کنیم؟ ما چه می دانیم؟ اطلاق دلیل شامل عامین من وجه نمی شود. من چه می دانم که ملاک یک تقویت مضمونی است که در عامین من وجه هم می آید. ولذا جزم به اینکه ملاک مرجح جهتی یا مضمونی در عامین من وجه هم هست که تقویت مضمون است انصافا جزم به آن مشکل است.

ولذا حق با مشهور است، اخذ به مرجحات در عامین من وجه نمی شود کرد نه مرجح صدوری و نه مرجح مضمونی و نه مرجح جهتی. اخبار تخییر هم شاملش نمی شود، چون اخبار تخییر ما در مورد خبرین متباینین بود. احدهما یأمر باخذه والآخر ینهاه عنه. عن رجل اختلف علیه رجلان من اهل دینه فی امر احدهما یأمر باخذه والآخر ینهاه عنه.

سؤال وجواب: اولا که بیش از تباین از آن معلوم نمی شود، ما هم که این را دلیل بر تخییر نگرفتیم. دلیل بر تخییر مکاتبه حمیری است که حمل شد بر فرض تباین، یا مکاتبه صفار است که حمل شد بر تباین.

ولذا نظر مشهور به نظر ما صحیح است.

آخرین تنبیه در مقام را انشاءالله فردا عرض می کنیم، و هو أنه لافرق بین الاطلاق و العموم. برخلاف نظر آقای خوئی ره که بین اطلاق و عموم فرق می گذارد و اطلاقها را از کار می اندازد و می گوید اطلاقها همیشه با هم معارضه می کنند، و هیچ اطلاق کتاب مرجح نخواهد بود خودش طرف معارضه است.

ببینیم این فرمایش آقای خوئی درست است یا نه، انشاءالله فردا.